

فلسفه، سال ۴۷، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸
(از ص ۴۵ تا ص ۶۵)



10.22059/jop.2020.294645.1006492
Print ISSN: 2008-1553 – Online ISSN: 2716-9748
<https://jop.ut.ac.ir>

Analyzing of Wittgenstein's critique of Augustine's the picture theory of Language

Mohsen Bohlooli Faskhoodi¹

Assistant Professor, Institute of Humanities and Cultural Studies

Received: December, 24, 2019; Accepted: April, 12, 2020

Abstract

Wittgenstein begins the important work of his later period of thought, *Philosophical Investigations*, by critiquing Augustine's view of language. He goes on to show that Augustine's theory is based on a limited understanding and, in his words, an element of language that has limited it to the realm of communication and imagery. He also acknowledges Augustine's remarks as a way of ostensive teaching for language learning and has criticized this view. In this study, inferential qualitative method and using one of Augustine's completely specialized and philosophical works on the category of language and its relation to teaching, *Teacher dialogue*, has been shown that Wittgenstein's critiques of the picture theory of language, the criterion of meaning of language, and the theory of ostensive teaching and definition are, though not entirely, largely based on a limited understanding of Augustine's linguistic positions. Thus, the findings of the study suggest that Wittgenstein's criticism of Augustine's view of the narrative of his work was limited to the *Confession book* and since this autobiographical work is written more for the general audience and Augustine's aim was not to pose complicated and complex language issues and philosophize about them, Wittgenstein's understanding of the geography of Augustine's thought is strongly in doubt.

Keywords: Picture theory of language, signify, meaning, using, ostensive teaching.

1. Email of Corresponding Author: m.bohlooli@ihcs.ac.ir

تحلیل نقد ویتگنشتاین بر آگوستین درباره نظریه تصویری زبان

محسن بهلولی فسخودی

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۲۴

چکیده

ویتگنشتاین پژوهش‌های فلسفی را با نقد و تحلیل نگرش آگوستین درباره زبان آغاز می‌کند. او مدعی است که نظریه آگوستین مبتنی بر درکی محدود و به گفته او ابتدایی از زبان است که آن را در قالب ارتباط و تصویرگری عالم واقعیت تعریف کرده است. مساله پژوهش این است که چرا ویتگنشتاین در نقد نظریه تصویری معنا از آگوستین به عنوان نماینده برجسته این دیدگاه سخن گفته است؟ در این پژوهش با روش کیفی استنتاجی و با بهره‌بردن از یکی از آثار کاملاً تخصصی و فلسفی آگوستین یعنی دیالوگ *آموزگار* نشان داده شده که نقدهای ویتگنشتاین بر نظریه تصویری زبان، ملاک معناداری زبان و نظریه آموزش و تعریف اشاری اگرچه نه کاملاً اما تا حد زیادی مبتنی بر برداشت محدود از مواضع زبان‌شناختی آگوستین است. لذا یافته پژوهش حکایت از آن دارد که نقدهای ویتگنشتاین بر دیدگاه آگوستین به روایت آثار او تنها محدود به کتاب *عترافات* بوده و از آنجایی که این اثر خودزندگینامه‌ای بیشتر برای مخاطب عام نگاشته شده است و هدف آگوستین در آن طرح مسائل بغرنج و پیچیده زبان و فلسفیدن درباره آن‌ها نبوده است، فهم ویتگنشتاین از جغرافیای اندیشه آگوستین را به شدت مورد تردید قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: نظریه تصویری زبان، دلالت، معنا، کاربرد، آموزش اشاری.

۱. مقدمه

ویتگنشتاین در دوره دوم حیات فکری خود بر خلاف دیدگاهش در کتاب رساله^۱ رویکردی بسیار بدیع و به کل متفاوت نسبت به ماهیت زبان مطرح کرد. کتاب *پژوهش‌های فلسفی*^۲ که نماینده اصلی این جریان فکری متاخر ویتگنشتاین می‌باشد با نقل‌قولی از آگوستین شروع شده است. اما چرا آگوستین؟ با توجه به این که ویتگنشتاین از آن دسته فلاسفه‌ای است که بسیار نادر از دیگر اندیشمندان در نقد و تحلیل دیدگاه‌های آن‌ها نام برده و وسواس زیادی در انتخاب کلمات داشته است چرا مهم‌ترین اثر دوران بازنگری اندیشه خود درباره ماهیت و کارکرد زبان را با عباراتی از آگوستین

1. Tractatus Logico-Philosophicus

2. Philosophical Investigations

آغاز کرده است؟ به نظر می‌رسد که نظریه تصویری معنا به اندازه ای برای او اهمیت داشته است که بخش عمده ای از کتاب اول پژوهش‌ها را به بررسی و نقد این دیدگاه اختصاص داده است. این میزان از اهمیت و این‌که چرا ویتگنشتاین آگوستین را به عنوان نماینده نگرشی خاص درباره زبان برگزیده و به تحلیل و واکاوی ایده‌های آن پرداخته هم‌چنان موضوعی جالب‌توجه است که روایت‌های گوناگونی درباره این گزینش مطرح شده است.

از نگاه بعضی دلیل انتخاب آگوستین در کتاب پژوهش‌ها و این‌که ویتگنشتاین برای نقد نظریه تصویری زبان با راسل یا فرگه و یا حتی به اندیشه‌های پیشین خود در رساله آغاز نمی‌کند این است که او به دنبال سرمنشاء چنین رویکردی به زبان رفته و چه کسی بهتر از آگوستین در این زمینه که آثارش یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های دقت نظر درباره بحث ماهیت زبان است (McGinn, 1997: 63). از سوی دیگر برخی نیز بر این باورند که ویتگنشتاین به این خاطر با آگوستین شروع کرده است که نگرش آگوستین نوعی دیدگاه منحصر به فرد یا حتی نماینده تفکر دوران قرون وسطی درباره زبان نیست بلکه این اندیشه در طول تاریخ تمام تفکر غرب را تحت تاثیر خود قرار داده است (Harris, 1986: 42). این نگرشی است که کسانی مانند راسل و حتی خود ویتگنشتاین در رساله از آن دفاع کرده‌اند. البته از نظر کسانی مانند کنی آگوستین بیانگر دیدگاه‌هایی مشابه نگرش خود ویتگنشتاین است تا دیدگاه‌هایی که ویتگنشتاین آن‌ها را مورد انتقاد قرار داده است (Kenny, 1974: 1).

اما باوری دیگر بر این است که اساس اندیشه آگوستین یعنی انطباق میان زبان و واقعیت و به نوعی تصویر امر بیرونی در کلام مقبول‌ترین شیوه اندیشیدن درباره ماهیت زبان در میان انسان‌ها می‌باشد. این بنیان فکری برای زبان موجب شده است تا اغلب انسان‌ها اندیشه آگوستین را شیوه طبیعی تفکر درباره ماهیت زبان می‌دانند و معتقدند آن‌چه که او درباره یادگیری زبان توسط کودک گفته است شیوه طبیعی یادگیری زبان در آدمی است. در واقع از این منظر نگرش آگوستین دقیقاً همان چیزی است که ویتگنشتاین در کتاب رساله بیان کرده بود و این به نوعی نقد نگرش پیشین خود ویتگنشتاین به شمار می‌آید (Baker & Hacker, 1980: 53).

این پژوهش به دنبال این است که چرا ویتگنشتاین برای رد نگرش تصویری درباره زبان و دلالت‌های شناختی آن به نظریات آگوستین ارجاع می‌دهد؟ آیا معرفی

دیدگاه‌های آگوستین از سوی او در آثار دوره دوم اندیشه‌اش درباره زبان روایتی منسجم و درست از عقاید آگوستین می‌باشد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها نخست نگرش آگوستین درباره یادگیری زبان در کودکی که در کتاب *اعترافات*^۱ بیان کرده مطرح و نقد ویتگنشتاین بر آن در سه مقوله نظریه تصویری زبان، نظریه ملاک معناداری زبان و نظریه آموزش اشاری ارائه خواهد شد. اما در ادامه یافته پژوهش حکایت از آن دارد که درک ویتگنشتاین از آموزه‌های آگوستین منحصر به کتاب *اعترافات* بوده و در صورت آشنایی بهتر با دیگر آثار آگوستین خصوصاً دیالوگ *آموزگار*^۲ می‌توان نقدهای او را پاسخ گفت.

۲. ماهیت زبان از نگاه آگوستین

آگوستین از نخستین اندیشمندانی است که به مقوله زبان و ماهیت آن هم‌چنین به مساله ارتباط زبان با واقعیت و نقش واژه‌ها در انتقال اندیشه آدمی پرداخته است. تصویر آگوستین از زبان را می‌توان از جمله نگرش‌های مهم و غالب درباره بررسی و نقادی ماهیت زبان از ابتدا تا نیمه اول قرن بیستم دانست (Matthews, 2005: 25). آگوستین در کتاب هشتم *اعترافات* (Augustine, 1991: VIII) درباره یادگیری زبان در کودکی می‌گوید وقتی والدین او چیزی را می‌نامیدند و در همان حال به سوی آن چیز حرکت می‌کردند او با مشاهده این عمل آوایی را که بیان می‌کردند و آن چه را به آن اشاره می‌کردند را می‌فهمید. او به تدریج با کاربرد مکرر واژه‌ها در جای درست خود می‌توانست بفهمد که به چه چیزی دلالت دارند و لذا پس از آن یاد گرفت که بتواند با تکرار همان صداها نشانه‌ها را برای بیان خواسته‌های خود به کار گیرد.

از نظر آگوستین زبان راهی برای افشای ذهن است و گویندگان افکار خود را با ارائه نشانه‌های زبانی به اشتراک می‌گذارند (Kirwan, 2001: 192). به عقیده او کلمه (verbum) نشانه (signum) یک چیز (res) است که می‌تواند توسط شنونده درک شود و توسط گوینده بیان شود. نشانه یک چیز را هم به حس و هم به ذهن نمایش می‌دهد. سخن گفتن ارائه نشانه توسط کلمات بیان شده است و بیان کردن ابزاری است که با آن می‌توان حروف را با یکدیگر ترکیب کرد. بر این اساس زبان خواست و اراده گوینده را

1. Confessions
2. De Magistro

بیان می‌کند حتی هنگامی که در گفتار بیان نشود و کلمات تمامی وظایف خود را انجام می‌دهند حتی وقتی به شکل ذهنی تصور شوند (Augustine, 1975: 5-7).

آگوستین با بیان این که در کودکی به دنبال بیان خواسته‌های خود برای دیگران بود اما تمایلاتش در درون او قرار داشتند و کسانی که بیرون از او بودند راهی برای فهم خواسته‌ها و افکار او نداشتند لذا برای این منظور از حرکات بدن خود استفاده کرد (Augustine, 1991: VIII-25). به همین خاطر او بر نقش حالات و حرکات بدنی برای انتقال اندیشه‌ها تاکید داشت. به باور او کلمه‌ای که ما درون خود داریم به هیچ زبانی نیست و لازم است تا آن را به دانش کسانی که با آن‌ها سخن می‌گوییم انتقال دهیم و این کار را با توسل به انتخاب و استفاده از نشانه‌هایی که بر آن احساسات و تمایلات درونی دلالت دارند انجام می‌دهیم (Augustine, 1963: 19). به عقیده او ما کلمات را با پیروی از حرکات بدن گویندگان زبان کسب می‌کنیم و به آن‌چه درباره آن سخن می‌گویند نگاه می‌کنیم. او معتقد است که کودکان زبان را با پیروی از مقاصد گویندگان زبان می‌آموزند که این پی بردن به مقاصد بزرگسالان از طریق نگاه کردن به حرکات بدنی آن‌ها صورت می‌گیرد لذا بر نقش بدن به عنوان اولین ابزار مناسب برای انتقال ایده‌های درون شخص به دنیای پیرامونش اشاره می‌کند.

البته دو دلیل برای اهمیت موضوع حرکات بدن در اکتساب زبان برای آگوستین وجود دارد؛ نخست این که او از جمله فیلسوفانی بود که به طور حرفه‌ای در رشته خطابه آموزش دیده بود و یکی از مهمترین موضوعات مطرح در علم خطابه توجه به حرکات بدن برای انتقال منظور خود به دیگران است. به گفته او اگرچه انسان‌های روی زمین به زبان‌های مختلفی سخن می‌گویند اما تمامی آن‌ها دارای زبان عمومی بدن‌های خود هستند دوم این که او تحت تعالیم آمبروس (Ambrose) آموخته بود حرکات بدن آوای نفس هستند و درون او را برای دیگران آشکار می‌سازند (Engelland, 2014: 87).

یکی از نکات بسیار مهم در عبارت آگوستین درباره نقش حرکات بدن در یادگیری زبان حاوی نوعی رویکرد آموزش اشاری است به این معنا که او در کودکی معنای واژه را از راه اشاره والدینش به چیزها آموخته است. مشخصه اصلی تعریف اشاری اشاره کردن به سوی یک چیز با به کار بردن نام در نظر گرفته شده برای آن چیز است. این مدل از یادگیری به گونه‌ای است که در آن معنا با آن چه که مورد اشاره قرار گرفته است معادل انگاشته می‌شود. این نگرش به نوعی میان زبان با واقعیت ارتباط برقرار می‌کند و بر آن

است که زبان از راه اشاره واقعیت را لمس می‌کند. در این نگرش واقعیت باید قابل تقلیل به واحدهای ساده و بسیطی باشد که بتوان به آن‌ها اشاره کرد. آگوستین بر همین اساس واحد زبان را نه جملات بلکه کلمات تشکیل دهنده آن می‌داند زیرا کلمات قابلیت مورد اشاره واقع شدن را دارند. بنابراین تعریف اشاری به عنوان شکل بنیادین توضیح ارتباط کلمه و معنا در نظر گرفته شده است و نشان دهنده این است که نام‌ها با چیزها پیوند دارند.

۳. نقد ویتگنشتاین

همان‌گونه که بیان شد ویتگنشتاین بخش‌های مهمی از کتاب پژوهش‌ها را به نقد نظریه آگوستین درباره زبان و یادگیری آن اختصاص داده است. اکنون این نقدها را در سه مقوله مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۳-۱. نقد نظریه تصویری زبان

خود ویتگنشتاین بارها در رساله عقایدی نظیر تصویر آگوستینی از زبان ارائه کرده است که در سرتاسر و بنیان برنامه او به چشم می‌خورد به گونه‌ای که بیکر و هکر (Baker & Hacker, 1986: 36) رساله را به کل نوعی توجیه تصویر آگوستینی از زبان خوانده‌اند. اما او در پژوهش‌ها برداشتی کاملاً متفاوت از ماهیت زبان ارائه می‌کند که در آن کارکرد به جای تصویرگری زبان می‌نشیند. در این دیدگاه ویتگنشتاین کلمات را به مانند ابزار در کاربرد عملی و جنبه‌های متنوع زبان در نظر گرفته است به همین خاطر از نظر او انواع بی‌شماری جمله وجود دارند. به عقیده او سخن گفتن به زبان بخشی از فعالیت یا شکلی از زندگی است (Wittgenstein, 2009: §23).

ویتگنشتاین بر اساس رویه معمول خود در پژوهش‌ها هرگز در پی طراحی نظریه‌ای جدید درباره زبان نبوده است بلکه تنها ما را به دقت و موشکافی درباره بنیان‌های به ظاهر بدیهی ماهیت و یادگیری زبان و معنا آن‌گونه که آگوستین مطرح کرده دعوت می‌کند. از نگاه ویتگنشتاین چکیده نگاه آگوستین درباره زبان این است که هرکدام از واژه‌های نامی برای چیزها هستند و جمله‌ها نیز ترکیبی از این نام‌ها هستند. این دیدگاه همان نگرش تصویری زبان است که معنا از راه مطابقت با واقعیت خود را نشان می‌دهد. ویتگنشتاین عقیده دارد که آگوستین تصویری ویژه از ماهیت زبان آدمی ارائه کرده است که ریشه در ایده‌ای دارد که به نظر کلی و مبهم است. در واقع تصویر مطرح شده در نگاه آگوستینی به زبان آدمی حامل نوعی برداشت طبیعی و غیرنظری و غیرفلسفی

از یادگیری زبان مادری است اما شالوده این تصویر ایده‌ای فلسفی است (Wittgenstein, 2009: §1).

اما پرسشی که ویتگنشتاین درباره نظریه تصویری زبان مطرح می‌کند این است که آیا این نگرش از زبان بدین معنا خواهد بود که شخص به محض شنیدن واژه تصویری در ذهنش حاضر می‌شود؟ به عبارت ویتگنشتاین آیا می‌توان گفت که بیان یک واژه مانند نواختن کلید یک نت در صفحه کلید تخیل است؟ و البته مشخص است که او کاملا با این دیدگاه مخالف است زیرا از نگاه ویتگنشتاین هدف زبان ایجاد تصاویر نیست. در واقع او مخالف این نیست که هنگام شنیدن واژه می‌تواند تصویری از آن در ذهن کودک نقش ببندد اما این به معنای دقیق کلمه فهمیدن آن واژه محسوب نمی‌شود (Lugg, 2000: 24)

ویتگنشتاین می‌گوید: «آگوستین در توصیف یادگیری زبان معتقد است که او صحبت کردن را از راه نامیدن چیزها آموخته است. مشخص است که این طریقی است که کودک کلماتی مانند انسان و شکر و میز و غیره را یاد می‌گیرد. او اصولا با کلماتی مثل امروز، نه، اما و شاید سروکار ندارد» (Wittgenstein, 2002: 77). در این نگرش جملات ترکیبی از نام‌ها می‌باشند به همین خاطر بنیان معناداری جمله را نام‌ها تشکیل می‌دهند. یادگیری نام یا هر کلمه‌ای معنای آن را به ما می‌گوید و این‌که یادگیری زبان موضوع یادگیری کلمات است. اما به عقیده ویتگنشتاین توصیف آگوستین برای تمایز بخش‌های متفاوت گفتار ناقص است زیرا او توجه خود را تنها معطوف نام‌های مشخص و اسامی عام مانند میز و صندلی و درخت کرده است و نام اعمال و خصوصیات و سایر انواع کلمات از جمله کلمات اشاره مانند اینجا و آنجا کلمات حاکی از زمان مانند الان و امروز و کلمات ربط و فصل مانند اما، نه، یا، همه و کلمات قید و شرط مانند اگر و شاید را فراموش کرده است (Wittgenstein, 2009: §1).

ویتگنشتاین بر این باور است که آگوستین از نوعی مرتبه‌بندی در بخش‌های زبان استفاده نکرده است که بر اساس آن نام‌ها به لحاظ اهمیت در کانون توجه قرار گرفته و دیگر بخش‌های زبان پس از آن مورد بررسی او قرار گرفته باشند بلکه آنچه ویتگنشتاین از سخنان آگوستین دریافته این است که آگوستین سایر بخش‌های زبان به غیر از نام‌ها را به کل در نظریه خود درباره ماهیت زبان آدمی نادیده گرفته است. به عقیده آگوستین نامیدن چیزها باعث می‌شود تا انسان‌ها به لحاظ معرفت‌شناختی به صورت موجوداتی مستقل و منزوی باقی نمانده و بتوانند تمایلات خود را با کاربرد

کلمات بیان کرده و آن‌ها را از راه تعریف صریح و آشکار یاد بگیرند. به عبارتی هر کلمه نشان دهنده تمایلی است. به عقیده بیکر و هکر (Baker & Hacker, 1986: 37) این نظریه که تمام کلمات نام هستند با این نظریه که شکل بنیادین تشریح کلمات تعریف صریح می‌باشد معادل است و این تعاریف صریح و آشکار بنیان زبان را شکل می‌بخشند.

اما ویتگنشتاین معتقد است که مهارت و استادی در زبان را نمی‌توان با روش نامیدن چیزها به دست آورد. زیرا به عقیده او تمامی کلمات نام نیستند. اما حتی اگر چنین باشد آن‌ها ممکن است برای اهدافی غیر از نامیدن به کار رفته باشند مقاصدی مانند یاد دادن آن‌گونه که در زبان نقاشی‌های انسان نخستین دیده می‌شود (Kretzmann, 2001: 188) ویتگنشتاین یادگیری زبان را ماهیتاً یادگیری نام‌نهادن برای چیزها نمی‌داند. او ما را از اندیشیدن به نام‌ها به عنوان عملی ذهنی که درون ذهن گوینده صورت می‌گیرد برحذر داشته و به عوض از ما می‌خواهد که عمل نام‌نهادن را هم‌چون یک فن زبان‌شناختی که درون بازی زبانی عمل می‌کند در نظر بگیریم. شاید کسی بگوید عمل نام‌نهادن تمهید و مقدمه‌ای برای کاربرد کلمه است اما ویتگنشتاین می‌پرسد این تمهید برای چه چیزی است؟ لذا مساله این است که آیا نقش نام در گزاره و یا کاربرد آن را می‌توان در عمل نام‌نهادن دریافت؟ (Wittgenstein, 2009: §26)

از سوی دیگر ویتگنشتاین معتقد است که آگوستین زبان را نوعی نظام ارتباطی توصیف می‌کند اما از نظر او هر چیزی که زبان می‌نامیم چنین نظامی نیست و فقط برای محدوده‌ای تنگ و باریک کاربرد دارد (Wittgenstein, 2009: §3). در حالی که زبان حوزه بسیار وسیعی است که اگر منحصر به ارتباط شود قید شدیدی بر آن وارد کرده و در مرزهای بسیار باریک اسیر می‌شود. مثالی که او ذکر می‌کند این است که زبان را منحصر به نظام ارتباط توصیف کردن مانند این است که بازی را تنها به بازی‌های صفحه‌ای مثل شطرنج محدود کنیم. به همین خاطر این نگرش تنها بخشی از قلمرو گسترده زبان را مد نظر قرار داده و سایر کارکردهای زبان را نادیده گرفته است. به همین خاطر ویتگنشتاین از زبان آن‌گونه که آگوستین توصیف می‌کند تحت عنوان نوعی زبان ابتدایی کامل سخن می‌گوید (Ibid: §2).

۳-۲. نقد نظریه معیار معناداری

فهم رابطه دلالت نکته کلیدی در درک ماهیت واقعی زبان از نگاه آگوستین است. این رابطه بر نوعی ایده فلسفی دوگانه‌انگار مبتنی است که بر پایه آن زبان واسطه‌ای برای

ارتباط میان سوژه ذهنی با اوبژه بیرونی است. مطابق نگرش آگوستین هر کلمه‌ای بر چیزی دلالت دارد و معنای آن از راه مدلول معین می‌شود. اما به واقع آنچه که با جهان بیرون یا درون آدمی تطابق دارد نه جملات بلکه کلمات هستند که آن‌ها را در زبان به تصویر می‌کشند. به عبارتی می‌توان گفت که نوعی هم‌ریختی (isomorphism) میان گفتار و تفکر وجود دارد (Kirwan, 2001: 202). آگوستین در مقام یک واقع‌گرا معتقد است که واقعیت‌ها مقدم بر نشانه‌ها هستند. از نظر او کلمات نشانه هستند و نشانه باید بر چیزی دلالت کند. از اینرو اگر ما چیزی که مورد دلالت واقع شده است را نشناسیم نمی‌توانیم دانشی را که از راه کلام به ما منتقل شده است را دریابیم. او نتیجه می‌گیرد تنها کسی که با عین مورد دلالت واقع شده آشنایی دارد معنای کلمه را می‌فهمد. در نتیجه اولین مقصد زبان حرکت از سوی خواسته‌های گرفتار آمده در سپهر درونی شخص به سوی عالم بیرون از سوژه است. بر این اساس فهم رابطه دلالت در محور زبان‌شناسی آگوستین جا می‌گیرد (McGinn, 1997: 64).

اما ویتگنشتاین کاملاً مخالف نگرش آگوستینی در تطابق و هم‌ریختی یک به یک میان کلمات و اندیشه است. به عقیده ویتگنشتاین ماهیت زبان از نگاه آگوستین بر مبنای رابطه دلالت بنا شده است یعنی هر واژه‌ای باید بر چیزی اعم از بیرونی یا حتی رویدادی درونی دلالت داشته باشد. اما از نظر ویتگنشتاین برداشت آگوستین از زبان برداشت بیش از حد ساده شده‌ای است (Wittgenstein, 2009: §4). به باور او این مفهوم فلسفی درباره معنای نوعی اندیشه ابتدایی درباره کارکردهای زبان است حتی می‌توان گفت زبانی بسیار ابتدایی‌تر از زبان ما می‌باشد (Ibid: §2). او در ابتدای پژوهش‌ها و پس از نقل قول آگوستین درباره یادگیری زبان در دوران کودکی‌اش می‌نویسد: «به نظر من این واژه‌ها تصویر معینی از ماهیت زبان انسانی ارائه می‌دهد. آن تصویر چنین است: هر یک از واژه‌های زبان چیزها را می‌نامد جمله‌ها ترکیب‌های چنین نام‌هایی است در این تصویر از زبان ریشه‌های اندیشه زیر را می‌یابیم، هر واژه معنایی دارد. آن معنا مربوط به آن واژه است. آن چیزی است که آن واژه بر آن دلالت دارد» (Ibid: §1).

ویتگنشتاین در پژوهش‌ها می‌گوید: «وقتی می‌گوییم هر واژه در زبان بر چیزی دلالت دارد اصلاً چیزی نگفته‌ایم مگر این که توضیح دهیم دقیقاً می‌خواهیم چه تمایزی قائل شویم» (Ibid: §13). ویتگنشتاین با طرح این پرسش که ما چگونه می‌دانیم واژه برای چه چیزی به کار رفته است (Ibid: §6) در پی طرح این مساله است که درک رابطه

میان واژه و چیز یا درستی دلالت دال بر مدلول مستلزم نوعی نگرش ذات‌انگارانه یا پیشینی نسبت به زبان است به این معنا که کودک باید از پیش بداند که معنا یعنی دلالت واژه بر یک چیز در حالی که به عقیده او چنین درک پیشینی یا به گفته ویتگنشتاین اندیشیدن از پیش موجودی را نمی‌توان در کودک سراغ گرفت.

به عقیده ویتگنشتاین رویکرد آگوستین نشانگر نوعی درک فلسفی از ماهیت زبان و معنا می‌باشد که در آن جملات متشکل از کلمات و معنای کلمات اعیان مطابق با آن‌ها هستند. او از ما می‌خواهد که در این تصویر تامل کنیم که آیا این نحوه نگرش به زبان آن‌گونه که در نگاه اول به نظر بدیهی و جذاب و درست به نظر می‌آید در واقع همین‌گونه است؟ در واقع ویتگنشتاین معتقد است نکته محوری عقیده آگوستین درباره زبان این است که زبان با واقعیت در ارتباط است یعنی این که کلمات به واسطه ارتباطات میان کلمه و جهان حامل معنا هستند. در نظر ویتگنشتاین این درک فلسفی از زبان و رابطه آن با واقعیت اهمیت زیادی دارد. اما به عقیده او ما نباید گمان کنیم که تمایزات ترسیم شده میان انواع کلمات منجر به ترسیم تمایز میان انواع چیزهایی می‌شوند که کلمات برای آن‌ها وضع شده‌اند بلکه آن‌ها در عوض منجر به انواع متفاوتی از کاربرد کلمات می‌شوند (Baker & Hacker, 1986: 8).

از سوی دیگر اگرچه آگوستین معنای کلمه را با عین مورد دلالت واقع شده مرتبط می‌داند اما بر اساس نظریه او لازم نیست که این اعیان جنبه بیرونی و عمومی و مستقل از ذهن گوینده داشته باشند یعنی باید چیزهایی در واقعیت باشند. عین مورد دلالت واقع شده از نظر آگوستین می‌تواند امری کاملاً ذهنی باشد. اما ویتگنشتاین مخالف نگرش درباب معنا بر مبنای ارتباط میان کلمات و اعیان است خواه این اعیان واقعی باشند یا ذهنی. بنابراین اگرچه ویتگنشتاین در بحث درباره آگوستین بر روی ارتباط میان کلمات با اعیان واقعی تمرکز دارد اما به نظر نمی‌آید که نگرش او در خصوص اعیان ذهنی تفاوتی داشته باشد (Bearsley, 1983: 235). در واقع از نظر ویتگنشتاین هیچ تجربه واحد یا عمل ذهنی وجود ندارد که شخص بتواند آن را درک معنای دلالت بنامد. بنابراین نیازی به لحاظ کردن رویداد تامل درون‌نگرانه به منظور شناخت آن‌چه که درک می‌کنیم نیست. آن‌چه به عنوان دلالت خوانده می‌شود در زمینه‌های گوناگون و متناسب با شرایط متنوع متفاوت خواهد بود و هیچ نقطه معینی وجود ندارد که در آن شخص بگوید که جایگاه واقعی یک کلمه را فهمیده است (Erneling, 1993: 334). او

می‌گوید: دستور زبان واژه «می‌داند» آشکارا با دستور زبان واژه «می‌تواند» ربط نزدیک دارد (Wittgenstein, 2009: §150).

بر مبنای نگرش ویتگنشتاین یک نام حتی وقتی چیزی که مطابق با آن است دیگر وجود نداشته باشد، معنا دارد (Ibid: §4) در واقع صاحب نام می‌تواند مرده باشد اما معنای نام او نخواهد مرد زیرا در این صورت بی‌معنا می‌بود که مشخص است گفتن این که فلانی مرده است گزاره‌ای بامعنا است (Ibid: §40)؛ از اینرو معنای یک واژه به جای دلالت آن بر واقعیت از راه کاربرد در متن زندگی مشخص می‌شود (Ibid: §43). معنای کلمه چیزی بیرون از زبان نیست بنابراین «کاربرد یک واژه در عمل معنای آن است» (Wittgenstein, 2002: 69). در واقع هدف ویتگنشتاین این است تا کلمات را از کاربرد مابعدطبیعی آن‌ها به کاربرد روزمره‌شان بازگرداند (Wittgenstein, 2009: §116).

بنابراین ویتگنشتاین نتیجه می‌گیرد که معنای واژه را تنها در کاربرد آن می‌توان سراغ گرفت و بحث معنا را از دلالت واژه بر چیز به کاربرد واژه معطوف می‌سازد. در واقع واژه یک ابزار است و تنها کاربرد ابزار است که معنای آن را معین می‌کند (McGinn, 1997: 75). دانستن معنای واژه به دانستن مدلول آن ارتباطی ندارد بلکه مهم درک کاربرد واژه در آن دسته از بازی‌های زبانی است که واژه در آن‌ها کاربرد دارد. او در پژوهش‌ها می‌نویسد: «در گروه بزرگی از مواردی که در آن واژه معنا را به کار می‌گیریم «البته نه همه آن‌ها» آن را می‌توان چنین تعریف کرد: معنای یک واژه کاربرد آن در زبان است. و معنای یک نام گاه با اشاره به صاحب آن توضیح داده می‌شود» (Wittgenstein, 2009: §43). او در جای دیگر می‌گوید: «من کاربرد واژه را جایگزینی برای معنای واژه در نظر گرفته‌ام به این خاطر که کاربرد واژه در بردارنده بخش بزرگ از آن چیزی است که منظور ما از معنای یک واژه را شکل می‌دهد. درک کلمه بنابراین درک کاربرد آن می‌باشد» (Wittgenstein, 2001: 48). بیکر و هکر (Baker & Hacker, 1980: 250) نیز عقیده دارند که معنای کلمه کاربرد آن در زبان است و ویتگنشتاین نمونه‌ای از کلمات دارای کاربرد اما بدون معنا به عنوان قید و استثنایی بر این ادعا که معنا همان کاربرد است ارائه نداده است. دلیل این امر احتمالاً آن است که او عقیده دارد هر نمونه از کاربرد کلمه باید در بردارنده معنایی باشد که با کاربرد آن همسان می‌باشد. البته برخی عقیده دارند که توضیح اشاری همان استثنائی است که ویتگنشتاین از آن سخن گفته است (Cheung, 2014: 351).

در مجموع به عقیده ویتگنشتاین ارائه نظریه درباره زبان آن گونه که آگوستین انجام داده است منجر به نادیده گرفتن کارکردهای یک واژه در زمینه‌های گوناگون می‌شود و ما را به سوی نوعی کاربرد یکسان، دقیق، از پیش تعیین شده ولی در عین حال کاملا غیرواقعی از واژه‌ها سوق می‌دهد. این امر نه تنها منجر به کشف ذات معنا برای ما نمی‌شود بلکه تن دادن به نوعی همسان‌پنداری غیراصیل است (McGinn, 1997: 75). او در پژوهش‌ها می‌گوید: «همانند کردن اوصاف کاربردهای واژه‌ها بدین نحو نمی‌تواند موجب شباهت بیشتر کاربرد آن‌ها به یکدیگر شود. زیرا چنان‌که ملاحظه کرده‌ایم آن‌ها مطلقا به یکدیگر شباهتی ندارند» (Wittgenstein, 2009: §10). هدف ویتگنشتاین این است که به ما یادآور شود که چگونه درک کلی از معنای کلمه مانع از شیوه عملکردهای زبان می‌شود (Ibid: §5).

۳-۳. نقد نظریه آموزش و تعریف اشاری

ویتگنشتاین منتقد آموزش اشاری در زبان است. او می‌گوید: «کسی به جاها و چیزها اشاره می‌کند اما در این حالت اشاره کردن در کاربرد واژه‌ها نیز رخ می‌دهد و نه صرفا در یادگیری کاربرد آن‌ها. پس از کجا می‌توان فهمید داریم خود واژه «این» را یاد می‌دهیم نه نام چیزی را که به آن اشاره می‌شود؟» (Ibid: §9). بنابراین معنای نام با حرکات اشاری به کار برده نمی‌شود بلکه فقط به وسیله آن توضیح داده می‌شود (Ibid: §45). به باور او فن کاربرد یک نام در گزاره و زمینه‌های گوناگون کاملا متفاوت از نقش و کاربست آن در زمینه دیگر است و به همین خاطر نمی‌توان تنها با اشاره کردن و تکرار نام یک چیز به معنای آن پی برد. زیرا در یک مورد نام تنها به یک چیز به خصوص اشاره دارد در حالی که در زمینه دیگر به آن چیز به عنوان نماینده یک نوع اشاره دارد و در حالت دیگر نام آن چیز حکایت از خصوصیت ویژه برای آن چیز در بین اعضای گروه اشاره دارد. در حقیقت کاملا قابل تصور است که شخص به چیزی اشاره کند ولی در همان زمان به چیز دیگری فکر کند. به همین خاطر به گفته ویتگنشتاین می‌توان گفت که تفاوت در عمل اشاره کردن و نشان دادن قرار ندارد بلکه به جای آن در پیرامون آن عمل، در کاربرد زبان قرار دارد (Ibid: §35).

البته نقد ویتگنشتاین بر آموزش اشاری عمدتا با ناباوری مواجه شده است زیرا افراد آن را به نوعی مغایر با تجربه خود در یادگیری کلماتی مانند قرمز می‌دانند و گویی این نقد ویتگنشتاین امری بسیار واضح را نادیده گرفته است (Hanfling, 1989: 93). یادگیری

زبان از نظر ویتگنشتاین نه امری توصیفی یا حاصل اشاره بلکه مستلزم کاربرد آن واژه می‌باشد و کاربرد مناسب حاصل تکرار و تمرین است. لذا توان شخص برای درک عمل اشاره نه حاصل از نوعی استعداد یا قوه درونی به قول آگوستین عطیه داده شده از سوی خداوند بلکه تنها حاصل تربیت است زیرا به گفته او «کودک هنگامی که سخن گفتن می‌آموزد از این‌گونه شکل‌های ابتدایی زبان بهره می‌جوید» (Wittgenstein, 2009: §5). به عقیده ویتگنشتاین تعریف اشاری به مانند تعریف لفظی نمی‌تواند قدمی به پیش بردارد زیرا مخالفت با تعریف لفظی به این خاطر است که تعریف لفظی دانشی از پیش موجود را به شخص نسبت می‌دهد و اما تعریف اشاری نیز همین دانش را برای مخاطب پیش فرض خود قرار داده است و اگر قرار است به این روش چیزی را بیاموزیم باید دارای نوعی فهم خاص یا مهارت در کاربرد زبان باشیم.

ویتگنشتاین عقیده دارد که باور آگوستین به کارآیی آموزش اشاری حکایت از این دارد که کودک از پیش واجد نوعی زبان یا به عبارتی دارای قدرت اندیشیدن درباره ماهیت زبان است. لذا او از آنجایی که دارای زبان اصلی یا مادری خود می‌باشد می‌تواند با نگاه کردن به کاربرد واژه‌ها در متن زندگی آن جامعه و به معنای اشاره کردن پی ببرد. به عقیده ویتگنشتاین این توصیف از زبان نهایتاً دوری است زیرا به دنبال آن است تا از شیوه‌ای که در آن زبان آموخته می‌شود تبیینی ارائه کند اما تنها کاری که قادر به انجام آن می‌باشد این است که فرض را بر این قرار دهد که کودک پیشتر زبان دیگری را بلد بوده است به مانند کسی که زبان دوم را در کشور بیگانه می‌آموزد. در واقع این نگرش آن‌چه را که مدعی توضیح دادن آن می‌باشد را پیش‌فرض گرفته است و در واقع اگر کودک زبان مادری خود را از راه تعاریف اشاری بیاموزد باید دارای نوعی زبان ذهنی ذاتی باشند (Friesen & Hamelock, 2012: 97).

اما این باور به وجود امر درونی یا ذهنی که زبان بیانگر آن می‌باشد از نظر ویتگنشتاین کاملاً نادرست است زیرا به عقیده او تمایز سنتی میان ذهن و عین یا رویدادهای بیرونی و درونی برخاسته از نوعی گمراهی گرامری در زبان می‌باشد که کار فلسفه رهاکردن افراد از این پنداشت نادرست است. او می‌گوید: «چون نمی‌توانیم یک کنش بدنی واحد را مشخص کنیم که آن را اشاره به شکل بنامیم (در تفکیک از مثلاً اشاره به رنگ) می‌گوییم یک فعالیت روحی (ذهنی، فکری) با این واژه‌ها مطابق است. آنجا که زبان ما حاکی از یک جسم است و جسمی در کار نیست بهتر می‌دانیم بگوییم

یک روح هست» (Wittgenstein, 2009: §36). یادگیری از راه تعریف اشاری از نگاه ویتگنشتاین به مانند ترجمه از زبان درونی (inner language) به زبان بیرونی قراردادی است که شخص سعی در یادگیری آن دارد. به عقیده ویتگنشتاین آموزش اشاری مستلزم نوعی تربیت اشاری (ostensive training) است تا بتواند منجر به بروز نوعی توانایی شود که در آن بتوان از نام چیزی پرسید و دانستن این که چگونه می‌توان با آن کاری انجام داد (Bearsley, 1983: 234). و تنها در این حالت به مرحله تعریف اشاری (ostensive definition) دست پیدا می‌کند. او می‌گوید آموزش زبان توضیح نیست بلکه تربیت است (Ibid: §5). بنابراین از نگاه او آموزش اشاری تنها در سایه تربیت اشاری معنای واژه را در متن کاربست آن روشن خواهد ساخت به همین خاطر در سیاق و زمینه‌های گوناگون و به تبع آن تربیت‌های گوناگون فهمی کاملاً متفاوت به رغم آموزشی مشابه به همراه خواهد داشت.

۴. تحلیل نقد ویتگنشتاین

حال پس از ارائه نقدهای ویتگنشتاین بر نظریه زبان آگوستین نوبت آن رسیده است تا این نقدها را مورد تحلیل قرار دهیم.

۴-۱. تحلیل نقد نظریه تصویری زبان

به نظر میرسد که درک ویتگنشتاین از آگوستین منحصر به متن کتاب *اعترافات* بوده و این می‌تواند دلیل ارائه تصویری بیش از حد ساده و چه بسا نادرست از نظریه یادگیری زبان آگوستین باشد. برای مثال وقتی ویتگنشتاین می‌گوید که نام گذاری تمام آن چیزی است که نظریه زبان آگوستین را شکل می‌دهد به نظر سخنی غیردقیق است. در حالی که آشنایی با دیگر آثار آگوستین خصوصا دیالوگ *آموزگار* نشان از این دارد که آگوستین خود به ابهامات نظریه تصویری زبان و رابطه یک به یک میان کلمات و اعیان که ویتگنشتاین آن را نام‌گذاری نامیده واقف بوده است. به خوبی مشخص است که آگوستین در دیالوگ *آموزگار* درباره درک پیچیدگی‌های زبانی سخن می‌گوید. آگوستین بخش زیادی از دیالوگ را به تحلیل انواع کلمات از جمله کلمه «هیچ» و یا حروف پیشوند و ربط و شیوهای متفاوت ارجاع به اعیان یعنی همان حالات دلالت‌کردن اختصاص داده است (Augustine, 1995: §19).

بنابراین ویتگنشتاین در انتساب این نگرش از زبان به آگوستین که میان انواع کلمات تمایزی قائل نبوده است و این که معنا صرفاً بر حسب نام‌گذاری یا برچسب چسباندن به

چیزها و اعیان صورت می‌گیرد اشتباه کرده است. اگرچه آگوستین معمولا برای تشریح معنای کلمات به موضوع دلالت کردن متوسل می‌شود اما واقعیت این است که نظریه و درک او دربرگیرنده پیچیدگی‌های زبان است. متهم کردن آگوستین به ارائه تصویری ساده از زبان در ارائه توضیح معنای کلمات برحسب دلالت کردن به مانند متهم کردن ویتگنشتاین به ارائه تصویری ساده از زبان در ارائه توضیح معنای کلمات بر حسب کاربرد آن‌ها می‌باشد.

وقتی ویتگنشتاین می‌گوید که آگوستین تمام کلمات را نام انگاشته است و بر اساس آن هر اسمی دارای عین مطابقی است که در دنیای ذهن یا بیرون وجود دارد، اما آگوستین در دیالوگ *آموزگار* (Augustine, 1995: §7) می‌گوید اسم یک کلمه است از اینرو با صوت بیان شده و دارای معنا است لذا از آن جایی که تمام اسامی کلمه هستند اما تمام کلمات اسم نیستند، میان کلمه و اسم تفاوت وجود دارد یعنی تفاوت میان نشانه‌ای که بر دیگر نشانه‌ها دلالت (signify) نمی‌کند و نشانه‌ای که فی‌نفسه بر دیگر نشانه‌ها دلالت می‌کند. او می‌گوید نسبت میان کلمه و اسم مانند عموم و خصوص مطلق است.

۴-۲. تحلیل نقد معیار معناداری

ویتگنشتاین در صدد نشان دادن این مساله است که زبان محدود به اسامی آن گونه که آگوستین به عقیده او چنین می‌پنداشت نیست زیرا در مثال فروشنده عدد پنج بر خلاف سیب و رنگ قرمز دارای مابه‌ازای بیرونی و عین مورد اشاره نیست اما در عین حال به عنوان بخش مهمی از زبان کارکرد خود را دارد. در واقع او عقیده دارد که متن و زمینه به کار رفتن کلمه معنای آن را در قالب کارکرد به نمایش می‌گذارد. اما واقعیت این است که آگوستین هرگز چنین درکی محدود از زبان و اسامی نداشته است به گونه‌ای که زبان را تنها متشکل از نام‌هایی بداند که به راحتی می‌توان متعلق آن‌ها را در بیرون یافت و بر خلاف قول ویتگنشتاین که می‌گوید آگوستین سایر بخش‌های زبان را به امان خدا رها کرده به نظر این خود ویتگنشتاین است گویی دیگر نوشته‌های آگوستین خصوصا دیالوگ *آموزگار* را به امان خدا رها کرده است که در آن به خوبی مشخص است آگوستین نه تنها چشم خود را بر روی سایر بخش‌های زبان نبسته است بلکه بحثی کاملا تخصصی درباره تک‌تک اجزای جمله ارائه کرده است. او در دیالوگ

آموزگار می‌کوشد تا با تحلیل دقیق شعری از ویرژیل و یا عباراتی از پل حواری نشان دهد که زبان تنها محدود به نام‌ها نمی‌باشد (Augustine, 1995: §14).

در حقیقت آگوستین معتقد است که کاربرد زبان مقدم بر خود زبان است زیرا زبان برای کاربرد آن وضع شده است و بنا بر استدلالی که می‌گوید هر چیزی که برای چیز دیگر وضع شده یا در نظر گرفته شده باشد نسبت به آن چیز از اهمیت کمتری برخوردار است کاربرد را برتر از معنا می‌داند. او در فصل نهم دیالوگ *آموزگار* از کاربرد به عنوان ملاک معناداری سخن می‌گوید. بر این اساس هدف از کاربرد نشانه آموزش یا به یاد آوردن آن‌هاست (Augustine, 1995: §25). او بر این باور است که کلمات و نشانه‌ها تا زمانی که تنها بر نشانه‌ها دلالت دارند ارزش کمتری از کلمات در کاربرد واقعی خود یعنی هدایت و آشنایی ما با اعیانی که مورد دلالت واقع شده‌اند خواهند داشت. او صراحتاً می‌گوید (Augustine, 1995: §26) که کاربرد ما از کلمات باید به خودی خود مقدم بر کلمات باشد. زیرا کلمات به خاطر کاربردشان وجود دارند و ما از آن‌ها برای آموزش و یاد دادن استفاده می‌کنیم. بنابراین آموزش برتر از سخن گفتن و سخن گفتن برتر از کلمات است. زیرا آگوستین این قاعده را پذیرفته است که هر چیزی اگر به خاطر چیز دیگری وجود داشته باشد ارزش آن نسبت به آن چیز کمتر است و بر همین قیاس باور دارد که کلمات تنها به خاطر کاربردشان وضع شده‌اند و لذا کاربرد بر خود کلمه مقدم است. به همین خاطر کلمه دارای کاربرد یعنی هدایت ذهن به سوی واقعیت نسبت به کلمه بدون کاربرد واقعی یعنی کلمه‌ای که تنها نشانه‌ای برای دیگر نشانه‌های زبانی است دارای برتری و تقدم است.

اما مهمترین کاربرد از نظر آگوستین با آن‌چه که ویتگنشتاین مد نظر دارد تفاوت دارد زیرا به عقیده آگوستین مهم‌ترین نوع کاربرد زبانی آموزش دادن یا یادآوری یک چیز به خود یا دیگری است به این خاطر که در نگاه او سخن گفتن تنها به خاطر یاد دادن یا به یاد آوردن صورت می‌گیرد. او در ادامه استدلال می‌کند که میان یاد دادن به کمک نشانه‌ها و یاد دادن بدون کاربرد نشانه‌ها تفاوت وجود دارد و نباید آن‌ها را همسان پنداشت. از این می‌توان نتیجه گرفت که برای آگوستین نیز کاربرد در اولویت قرار دارد حتی اگر بدون کلام و حضور نشانه‌ها صورت پذیرد.

در خصوص مساله دلالت نیز آگوستین در دیالوگ *آموزگار* بر این امر تاکید دارد که دلالت در نهایت منجر به شناخت ما از واقعیت نمی‌شود به عبارتی ارتباط میان زبان و

واقعیت آن گونه که خود ویتگنشتاین در رساله مدعی آن بوده است در اندیشه آگوستین معنای واقعی اعیان را به ما منتقل نمی‌کند. اما از نگاه آگوستین تنها مرحله ابتدایی و ناقص شناخت آن چیزی است که از رابطه دلالت کسب می‌کنیم و معنای واقعی تنها به کمک آشنایی مستقیم و بی‌واسطه با اعیان مورد دلالت حاصل می‌شود. در واقع از نگاه او کلمات تنها نشانه هستند و نشانه‌ها به نوعی تنها هدایت‌کننده ما به سوی شناخت واقعی هستند و دلالت تنها در مرتبه یادآوری کاربرد دارد (Augustine, 1995: §46).

آگوستین بر این عقیده است که تنها معنای برخی چیزها از راه دلالت کلامی برای ما مشخص می‌شود و بسیاری از موارد وجود دارد که نه با نشانه‌های زبانی بلکه تنها از راه نمایش و نشان دادن (indicate) می‌توان معنای آن را بیان کرد. او در دیالوگ آموزگار از تفاوت میان نشانه و اسم سخن می‌گوید که بر مبنای آن چیزهایی که مورد دلالت نام واقع می‌شوند مورد دلالت نشانه نیز قرار می‌گیرند زیرا نام یک کلمه است. اما هر چیزی که مورد دلالت کلمه واقع می‌شود نمی‌تواند مدلول نام باشد مانند کلمات «اگر» و «از» که کلمه هستند اما نام نیستند. او نتیجه می‌گیرد از آنجایی که تمام نام‌ها کلمه هستند اما تمام کلمات نام نیستند میان کلمه و نام تفاوت وجود دارد یعنی میان نشانه نشانه‌ای که بر دیگر نشانه‌ها دلالت نمی‌کند و نشانه نشانه‌ای که فی‌نفسه بر دیگر نشانه‌ها دلالت می‌کند تفاوت وجود دارد. او علت ابهام در درک این مساله را ناشی از نام‌انگاری کلماتی می‌داند که بیانگر افعال است (Augustine, 1995: §9).

۴-۳. تحلیل نقد آموزش و تعریف اشاری

اما این که آیا ویتگنشتاین منظور آگوستین از تعریف اشاری در اکتساب کلمه و زبان را به خوبی درک کرده باشد نیز محل بحث است. کنی (Kenny, 1974: 2) معتقد است که ویتگنشتاین هنگامی که می‌گوید تعریف اشاری نمی‌تواند نقش بنیادینی در یادگیری زبان داشته باشد به این خاطر که شرط لازم برای درک اشاره مهارت در آن زبان است، آگوستین را مد نظر داشته است. او عقیده دارد که آگوستین نمی‌گوید که کودک پیشتر دارای زبان اما نه این زبان است (Wittgenstein, 2009: §32) بلکه توجه ما را به این نکته جلب می‌کند که پیش‌فرض تنظیم قراردادهای زبانی وجود وحدت و یکدستی میان انسان‌ها در واکنش‌های طبیعی و پیشاقراردادی نسبت به چیزها می‌باشد. در واقع آگوستین در تقابل با خوانش ویتگنشتاین از متن *اعترافات*، نسبت به ایرادات تعریف اشاری واقف بوده است. آگوستین عقیده داشت اشاره توسط حرکات جسمانی به عنوان

زبان طبیعی تمام انسان‌ها به کار می‌رود که شامل ادا، حالت چهره، بازی چشم‌ها و حرکات دیگر اعضای بدن و لحن صدا می‌باشد، بنابراین این زبان طبیعی پیش‌فرض یادگیری از راه اشاره است.

اما نکته مهم این است که تعریفی که ویتگنشتاین در ابتدای پژوهش‌ها از آگوستین ارائه می‌کند اشارات بسیار مهم پیشینی آگوستین در کتاب *اعترافات* را نادیده گرفته است. دو بند مهم در کتاب *اعترافات* موضع آگوستین درباره یادگیری از راه اشاره را مشخص می‌کند. او می‌نویسد: «چنین نبود که دیگران الفباء را با آموزش رسمی و قرار دادن کلمات در یک نظم مشخص به من آموزش داده باشند بلکه من قدرت سخن گفتن را با عقلی که خداوند به من اعطاء کرده است کسب کرده‌ام» (Augustine, 1991: VIII-13). بنابراین بزرگترها تلاش نمی‌کنند تا از راه تعاریف اشاری به کودک زبان بیاموزند بلکه این خود کودک است که معنای سخنان بزرگترها را با مشاهده حرکات بدن آن‌ها در متن زندگی دریافته است. کودک الگویی را در اطراف خود از اعمال بزرگترها تشخیص می‌دهد و خواهان مشارکت در این الگوی زندگی است ولی این را نه از راه آموزش از سوی بزرگترها بلکه با نظاره کردن رفتار روزمره در متن زندگی یاد می‌گیرد.

بنابراین بر خلاف نظر ویتگنشتاین، آگوستین خودش از ابهام در تعریف اشاری آگاه بود و مدعی است خردش او را قادر ساخته تا به کلمات در سخن گفتن ارجاع دهد و این منجر به ارائه راه حل برای مساله تعریف اشاری می‌شود که در دیالوگ *آموزگار* به آن اشاره کرده است. بنابراین به عقیده او خداوند به ما عقلی اعطا کرده است که ما را قادر می‌سازد تا از راه اشاره چیزی را یاد بگیریم نه این‌که صرف کنار هم قرار گرفتن نشانه و چیز به وجود آن دلالت کند. بدون خرد ابهام همیشگی در اشاره کردن مانع از یادگیری خواهد شد. با این‌که درباره اشاره کردن به افعال و اعمال ما همواره دچار نوعی ابهام خواهیم بود اما این همان چیزی است که خود آگوستین نیز در دیالوگ *آموزگار* به آن اشاره کرده است زمانی که از ابهام تعریف عمل راه رفتن از راه اشاره کردن به آن سخن می‌گوید که اندکی تعلل یا شتاب در راه رفتن مانع از تعریف درست راه رفتن به معنای دقیق کلمه می‌شود. در واقع آگوستین در دیالوگ *آموزگار* به وضوح ابهام تعاریف اشاری را مورد تایید قرار داده است و می‌گوید که با اشاره انگشت نمی‌توان به چیزی به غیر از واقعیتی که مورد اشاره واقع شده است اشاره کرد و این اشاره نه به سوی نشانه

بلکه به سوی یادآوری چیزی است. در نتیجه به وسیله اشاره کردن هیچ واقعیتی را که بیشتر می‌شناخته‌ایم نمی‌آموزیم (Augustine, 1995: §34).

اما مساله این است که اگر آگوستین از ابهام تعاریف اشاری آگاه بود چرا هیچ صحبتی از این موضوع در کتاب *اعترافات* نکرده است جایی که او اشاره را به عنوان زبان طبیعی همه انسان‌ها قید کرده است. کسی مانند برنیت (Burnyaet, 1987: 23) معتقد است این باورنکردنی به نظر می‌رسد که آگوستین این موضوع بسیار مهم که بیشتر در دیالوگ *آموزگار* به آن اشاره کرده است را فراموش کرده یا نادیده انگاشته باشد. او در این دیالوگ که گفتگویی تخصصی فلسفی میان او و فرزندش است به این مساله اشاره کرده است که بحث از ابهام اشاره توسط حرکات بدن کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. بلکه از نظر او کتاب *اعترافات* به لحاظ موضوع و نحوه بیان عمومی‌اش محل مناسبی برای طرح چنین پیچیدگی‌های مفهومی نیست و به همین خاطر می‌توان درباره درک درست ویتگنشتاین از فلسفه زبان آگوستین که تنها متکی بر کتاب *اعترافات* بوده ابراز تردید کرد و لذا خوانش دقیق‌تر دیگر آثار آگوستین منجر به درک بهتری از دیدگاه‌های او می‌شود.

۵. نتیجه

ویتگنشتاین کتاب پژوهش‌ها را با نقل عبارتی از کتاب *اعترافات* آگوستین آغاز کرده است که آن را نماینده طرز فکر غالب درباره ماهیت زبان در نزد انسان‌ها می‌داند. این دیدگاه بر سه رکن ماهیت تصویری زبان که در آن واقعیت در زبان ما به تصویر کشیده می‌شود، ویژگی معناداری بر اساس دلالت و دیگری خاصیت آموزش اشاری زبان و جایگاه حرکات بدنی در انتقال معانی استوار است. ویتگنشتاین هر سه این نگرش‌ها را قابل نقد دانسته و معتقد است که تمام این ویژگی‌های نوعی زبان بسیار ابتدایی را ترسیم می‌کنند. اما در این مقاله نشان داده شد که تمامی انتقادات ویتگنشتاین تنها بر اساس قرائت او از کتاب *اعترافات* استوار بوده و با رجوع به دیگر آثار تخصصی آگوستین خصوصاً دیالوگ *آموزگار* که بحثی کاملاً فلسفی درباره ماهیت زبان و کلام و نشانه‌های زبانی است می‌توان به هر سه نقد ویتگنشتاین پاسخ گفت بر این اساس که خود آگوستین کاستی‌ها و ابهامات را پیش‌بینی کرده بود. درباره نقد اول درخصوص ماهیت تصویری زبان، آگوستین در دیالوگ *آموزگار* از پیچیدگی‌های زبانی سخن می‌گوید و مطالب زیادی را به انواع کلمات و شیوه‌های متفاوت ارجاع به اعیان یعنی همان حالات

دلالت کردن اختصاص داده است. بنابراین ویتگنشتاین در انتساب این نگرش از زبان به آگوستین که میان انواع کلمات تمایزی قائل نبوده است و این که معنا صرفاً بر حسب نام‌گذاری یا برچسب چسبانیدن به چیزها و اعیان صورت می‌گیرد اشتباه کرده است. از سوی دیگر درباره نظریه معنای حاصل از دلالت نیز از نظر آگوستین دانش حقیقی از رابطه دلالت کسب نمی‌شود و بلکه تنها با آشنایی مستقیم و بی‌واسطه با اعیان مورد دلالت حاصل می‌شود. در واقع از نگاه او کلمات تنها نشانه هستند و نشانه‌ها به نوعی تنها هدایت‌کننده و نشانگر ما به سوی شناخت واقعی هستند. و نهایتاً در خصوص آموزش اشاری نیز باید گفت آگوستین در دیالوگ *آموزگار* به وضوح ابهام تعاریف اشاری را مورد تأیید قرار داده است و این ابهام را با توسل به عقل حل کرده است. در نهایت بر اساس درک آگوستین این قوه عقل آدمی است که منجر به فهم رابطه دلالت میان واژه‌ها و چیزها و آموزش حقیقی آدمی می‌شود. آگوستین این عقل را برخوردار از قوه اشاری می‌داند که خداوند در هنگام خلقت درون انسان نهفته است.

منابع

- Augustine., (1991), *Confessions*. Trans. Henry Chadwick. Oxford: Oxford University Press.
- Augustine., (1975), *De dialectica*. trans. with introduction and notes by B. Darrell Jackson from the text edited by J. Pinborg, Dordrecht: Reidel.
- Augustine., (1995), *De doctrina Christiana*. Trans. R. P. H. Green. Oxford: Oxford University Press.
- Augustine., (1995), *The Teacher*, In *Against the Academicians; The Teacher*. Trans, Peter King. Indianapolis, IN: Hackett, 1995.
- Augustine., (1963), *The Trinity*. Trans. Stephen McKenna. Washington, DC: The Catholic University of America Press.
- Baker and Hacker., (1980), *Wittgenstein: Understanding and Meaning*, Oxford: Basil Blackwell.
- Bearsely, P., (1983), Augustine and Wittgenstein on Language, *Philosophy*, 58(224), pp. 229-236.
- Burnyeat, M., (1987), Wittgenstein and Augustine De magistro. *Proceedings of the Aristotelian Society, Supplementary*, Vol. 61, pp.1 – 24.
- Cheung, L., (2014), Meaning Use and Ostensive Definition in Wittgenstein's Philosophical Investigation, *Philosophical Investigation*, 37(4), pp. 350-362.
- Erneling, C., (1993), Why First Language Learning Is Not Second Language Learning Wittgenstein's Rejection of St. Augustine's Concept of Learning, *Interchange*, 24(4), pp. 341-351.

- Hanfling, O., (1989), *Wittgenstein's Later Philosophy*, Albany, NY: State University of New York Press.
- Harris, J., (1986), Language, Language Games and Ostensive Definition, *Synthese*, 69(1), pp. 41-49.
- Kenny, A., (1974), *The Ghost of the Tractatus*, In: Understanding Wittgenstein, Royal Institute of Philosophy Lectures, London: Palgrave Macmillan.
- Kirwan, C., (2001), *Augustine's Philosophy of Language*, in The Cambridge Companion to Augustine, Cambridge: Cambridge.
- Lugg, A., (2000), Wittgenstein's Investigations 1-33 a guide and interpretation, London: Routledge.
- McGinn, M., (1997), *Routledge Philosophy Guidebook to Wittgenstein and the Philosophical Investigation*, London: Routledge.
- Wittgenstein, L., (2009), *Philosophical Investigations*, Oxford: Wiley-Blackwell.
- Wittgenstein, L., (2002), *The Blue and Brown Books*, Oxford: Wiley-Blackwell.